جلسه 370

دوشنبه 13/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقدماتی بود که مرحوم آخوند برای اثبات امتناع اجتماع امر ونهی ذکر کرده بود.

مقدمه اول این بود که فرمود: شکی نیست که احکام تکلیفیه خمسه در مرحله فعلیت با هم تنافی دارند.

عرض کردیم مبنای مرحوم آخوند این است که احکام اگر به مرتبه فعلیت برسند این باعث می شود که بین این حکام تنافی بشود. اما اگر به مرحله فعلیت نرسند در مرحله انشاء باشند تنافی بین احکام نیست. توضیح ذلک:

مرحوم آخوند برای حکم چهار مرتبه قائل است:

مرتبه اول: مرتبه اقتضاء، یعنی مرتبه ملاک. نماز ملاک دارد یعنی مصلحت دارد که اقتضاء می کند شارع آن را واجب کند. غصب هم مفسده دارد که اقتضاء می کند شارع آن را حرام کند. این مرتبه ملاک هست.

مرتبه دوم: مرتبه انشاء، یعنی شارع انشاء می کند وجوب نماز و حرمت غصب را. ولکن چه بسا اراده لزومیه در نفس مولا نسبت به نماز خواندن مکلفین منقدح نشده است. قانون ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا را شارع جعل کرد، ولکن فعلا مصلحت نیست که این قانون ابلاغ شود. شبیه قوانینی که در دولتها تصویب می شود ولکن می گویند فعلا مصلحت در ابلاغ نیست بگذاریم زمینه سازی بکنیم تا مردم آمادگی پیدا کنند برای ابلاغ این قانون. جعل شده است قانون وجوب نماز، ممکن است ابراز هم شده ولکن ابلاغ عام نشده است. یا عام ابلاغ عام ممکن است بشود ولکن برای کسانی که شک دارند در وجوب نماز، شارع ترخیص بدهد بگوید کسی که شک دارد نماز بر او واجب است اصل برائت دارد. نسبت به همچو شخصی وجوب نماز به مرتبه فعلیت نسید. یعنی انقداح اراده لزومیه در نفس مولا نسبت به نماز خواندن این مکلف شاک هنوز منقدح نشده است. چرا؟ چون مرحوم آخوند نظرش این است که برائت یعنی اذن در ترک نماز برای کسی که شک در وجوب دارد. رضا و اذن به ترک نماز در زمان شک، با اراده لزومیه نسبت به اینکه این شخص نماز بخواند با هم قابل جمع نیست. هم مولا می گوید می خواهم که این آقا نماز بخوانم به نحوی که راضی به ترک نماز نیستم، از آن طرف بگوید راضی هستم که این آقا در فرض شک نماز را ترک کند. اینها با هم جمع نمی شوند. ولذا مرحوم آخوند می گویند اگر حکم به مرحله انقداح اراده لزومیه در نفس مولا نرسیده باشد این حکم، حکم انشائی است.

حقیقت وجوب انشائی انشاء قانون است، قانون نماز واجب است انشاء شد، قانون غصب حرام است انشاء شد. اما در فرض شک در وجوب نماز مثلا کسی شک دارد بالغ شد یا نشد، اصل برائت می گوید لازم نیست نماز بخواند. برای همچو شخصی اراده لزومیه در نفس مولا منقدح نشده است که بگوید من می خواهم این شخص نماز بخواند به جوری که راضی به ترک نماز توسط این شخص نیستم. خب اگر اراده لزومیه در نفس مولا منقدح شده بود که معنا نداشت بگوید رفع عنکم ما لاتعلمون، کل شیء لک حلال، من راضی هستم و اذن می دهم که نماز را در فرض شک ترک کنی. با هم جمع نمی شد.

در مقام انشاء مولا اراده جعل قانون کرده است ولی اراده نسبت به صدور فعل از مکلف در نفس مولا منقدح نیست.

این فرمایش مرحوم آخوند که مورد قبول بزرگانی همچون حضرت امام هست و بسیار مطلب دقیقی هم هست و هیچ اشکالی هم به نظر ما به آن وارد نیست این مطابق با وجدان هم هست. وجدانا وقتی شما قانونی انشاء می کنید که هر روز باشد فرزند من برود نان بخرد. این قانون است. اما از شما می پرسند که اگر فرزند شما شک داشت که امروز باید نان بخرد یا نخرد، شما گفتید آنروزی که در وجوب نان خریدن شک پیدا کرد مأذون است که نان نخرد. معقول نیست که شما در آن روزی که به او اذن دادید در نان نخریدن، در عین حال بگوئید من می خواهم که او امروز نان بخرد به جوری که راضی به نان نخریدن نیستم. نمی شود. ولی قانونتان را تشریع و انشاء کردید. چون قانون یک امر اعتباری است، ممکن است همراه با اراده لزومیه در نفس شما نسبت به فعل فرزندتان نباشد.

مرتبه سوم: مرتبه فعلیت است. یعنی آن حکم انشائی برسد به مرتبه ای که انقداح اراده لزومیه در نفس مولا بشود نسبت به فعل در وجوب، یا انقداح کراهت لزومیه در نفس مولا بشود در مورد حرمت.

مرتبه چهارم: مرتبه تنجز است. مرتبه تنجز یعنی مرتبه حکم عقل به لزوم امتثال. چه بسا مرتبه فعلیه هست و حکم به مرتبه فعلیت رسیده ولی به مرتبه تنجز نرسیده است. مثلا مولا در دماء وفروج برائت را جعل نکرد. حرام کرده است قتل انسان مسلمان را، ودر فرض شک در اینکه این انسان مسلمان است یا کافر، اجازه نداده است که به اصل برائت تمسک کنی ومرتکب قتل بشوی. اصالة الاحتیاط در دماء وفروج هست.

اما اگر یک مکلفی اشتباه بکند و فکر بکند که می تواند انسانی را که مشکوک الاسلام است بکشد. واقعا اشتباه بکند، جاهل قاصر باشد. حکم بر او نجز نیست، عدم جواز قتل بر او منجز نیست، یعنی عقلا او مستحق عقاب نیست بخاطر جهلش، اما مولا اراده لزومیه دارد نسبت به این حکم. چرا؟ برای اینکه مولا اذن در قتل این انسان مشکوک الاسلام نداد بلکه گفت باید احتیاط بکنی. پس مولا از این مکلف خواست که این انسان مشکوک الاسلام را نکشد، به هیچ وجه راضی هم نبود به کشتن او. اما می گوید چه کنم، این آقا جاهل قاصر است و عقل می گوید کشتن جاهل قاصر قبیح است. و یا مثلا مولا فرزندش دارد غرق می شود، به عبدش می گوید انقذ ابنی، می بیند عبدش عکس العمل نشان نمی دهد. با داد وفریاد می آید سمت عبد، می بیند این عبد اصلا ملتفت نیست و حواسش کاملا پرت است. حکم فعلی است یعنی اراده لزومیه نسبت به انقاذ ابن در نفس این مولا منقدح شده است. ولی مولا چه کند این عبد را که نمی شود عقاب کرد چون ملتفت نیست. حکم منجز نیست ولکن فعلی است.

مرحوم آخوند در بحث جمع حکم ظاهری و واقعی معتقد است که در امارات اینطور است، در امارات حکم واقعی فعلی است اما مکلف معذور است اگر به اشتباه افتاد. برخلاف مورد اصل برائت و اصالة الحل، آنجا نه، آنجا مولا اذن در ارتکاب می دهد. اما در امارات جعل منجزیت و معذریت می کند می گوید خبر الثقة منجز و معذر، اذن در ارتکاب حرام واقعی نمی دهد، فقط می گوید اگر شما به خبر ثقه عمل کنی معذوری. ولذا در بحث جمع حکم ظاهری و واقعی معتقد است که در مورد امارات حکم واقعی فعلی است ولکن منجز نیست. در بقیه مباحث کفایه به طور کلی معتقد شده است که حتی در امارات هم اگر اماره خلاف واقع در بیاید حکم واقعی فعلی نیست. در غیر بحث جمع حکم ظاهری و واقعی در کفایه در چند جای کفایه گفته است که حکم واقعی فعلی نیست مگر اینکه حجت مصیبه بر آن واقع بشود، حجتی قائم بشود که اثبات کند این حکم واقعی را. و اما اگر حکم واقعی حجت مصیبه بر طبقش نبود فعلی نیست. در جمع بین حکم ظاهری و واقعی تفصیل می دهد می گوید مثل قاعده حل وبرائت اینها متضمن اذن ورضای به ارتکاب مشکوک هستند. کل شیء لک حلال می گوید تو مجاز ومأذون هستی که مرتکب این مشکوک الحرمة بشوی، با فعلی بودن حرمت واقعیه جمع نمی شود. اما اماره صرفا منجز ومعذر است. شارع نگفته من راضی ام. اگر اماره گفت شرب تتن حلال است معنایش این نیست که مولا راضی است که شرب تتن بکنیم. بلکه معذورید اگر شرب تتن بکنید.

اقول: این تفصیل مرحوم آخوند به نظر ما درست نیست. برای اینکه جعل حجیت برای امارات هم اذن در ارتکاب است. مولا وقتی می گوید خبر ثقه حجت است منجز ومعذر است یعنی تو مأذونی که به خبر ثقه ای که می گوید سیگار کشیدن حلال است عمل کنی. این هم اذن در اتکاب است، چه فرق می کند.

این چهار مرتبه از حکم به نظر مرحوم آخوند هست.

حضرت امام ره همان اشکال را دارند، می گویند چهار مرتبه برای حکم درست نکنید. مرتبه ملاک مرتبه ما قبل حکم است، مرتبه تنجز هم مرتبه ما بعد حکم است، حکم دو مرتبه بیشتر ندارد، مرتبة الانشاء، مرتبة الفعلیة. گاهی حکم فعلی است مثل موارد دماء. مولا هیچوقت اذن نداد که آن انسان مشکوک الاسلام را شما بکشید، ولی اگر شما اشتباه کردید فکر کردید می شود انسان مشکوک الاسلام را کشت، اجتهاد یا تقلیدتان اشتباه بود. در اینجا حکم بر شما منجز نیست، ولکن در نفس مولا باید ببینیم آیا نفس مولا چطور است؟ مولا اذن داد به شما در قتل انسان مشکوک الاسلام؟ ابدا. فعلی به این است که مولا در نفسش اراده لزومیه داشته باشد نسبت به فعل عبد در واجب حتی اگر عبد جاهل است. بله اگر خود مولا اذن در ارتکاب می دهد، آن اذن در ارتکاب با فعلی بودن حکم واقعی جمع نمی شود. اما اگر اذن در ارتکاب نداد مثل این مثالی که زدم که شارع اذن نداده در قتل مشکوک الاسلام، حالا اگر شما اشتباه کنید خیال کنید که شما مجاز هستید در قتل مشکوک الاسلام، این باعث می شود که حکم واقعی منجز نشود بر شما، یعنی عقلا شما مستحق عقاب نیستید بر مخالفت این حکم واقعی. ولی در نفس مولا هیچ اذن در ارتکاب این قتل مشکوک الاسلام نبود. بلکه مولا همانوقت می گفت من می خواهم که شما این انسان مشکوک الاسلام را نکشی وراضی نیستم به قتل او، اما چه کنم که تو را نمی توانم عقاب کنم، چون تو جاهل قاصری عقاب تو قبیح است. پس می تواند حکم واقعی فعلی باشد ولی منجز نباشد.

سؤال وجواب: بعث وزجر دارد اراده به فعل عبد در واجبات و کراهت به فعل عبد در محرمات هم چه بسا دارد ولکن منجز نیست. وقبیح هم نیست. فقط عقاب جاهل قاصر قبیح است. لغو هم نیست، آنی که گفته اند لغو است در مورد ناسی گفته اند نه در مورد جاهل، والا احکام که مشترک است بین عالم وجاهل. در ناسی بعضی ها گفته اند تکلیف ناسی لغو است اما در جاهل که کسی نمی گوید.

نکته: این فعلیتی که مرحوم آخوند مطرح کرد غیر از فعلیتی است که محقق نائینی ومحقق اصفهانی مطرح می کنند. گاهی در کلمات خلط می شود. مرحوم نائینی و آقای خوئی وقتی تعبیر می کنند فعلیت، معنای دیگری دارد غیر از معنای مرحوم آخوند. فعلیتی هم که محقق اصفهانی مطرح می کند معنای سومی دارد غیر از معنای مرحوم آخوند و مرحوم نائینی.

ولو بحث تفصیلی اینجا جا ندارد ولی اجمالا متعرض فرق این سه مبنا در فعلیت بشوم:

مرحوم نائینی این فعلیتی را که مرحوم آخوند می گوید قبول ندارد، می گوید حکم دو مرتبه دارد: مرتبه انشاء وجعل، مرتبه فعلیت و مجعول. یعنی چه؟ یعنی در مرتبه جعل به نحو قضیه شرطیه می گویند إذا وجد المستطیع یجب علیه الحج. این می شود مرتبه جعل. وقتی موضوع محقق شد یعنی مستطیع در خارج موجود شد، آنوقت وجوب فعلی می شود. فعلیت حکم عند المحقق النائینی والسید الخوئی یعنی وجود حکم به تبع وجود موضوع. مثل وصیت، شما فرض کنید آقایی وصیت کرد گفت اگر من مردم خانه ام مال آقا. فعلیت آن به این است که موضوع محقق بشود یعنی این آقا فوت کند موضوع مالک شدن شما نسبت به دار او محقق بشود. آنوقت ملکیت شما نسبت به دار این موصی می شود فعلی.

پس انشاء وجعل مربوط می شود به آن قضیه شرطیه، المستطیع یجب علیه الحج یعنی إذا وجد المستطیع یجب علیه الحج، این می شود مرتبه انشاء. وقتی که موضوع موجود شد مستطیع در خارج موجود شد آنوقت ظرف وجوب حج فعلی می شود، آن می شود مرتبه فعلیت حکم، یعنی مرتبه وجود موضوع که مرتبه فعلیت حکم است.

آنوقت این آقایان محقق نائینی ومرحوم آقای خوئی می گویند محال است موضوع در خارج محقق بشود ولی حکم فعلی نشود. چون مرادشان از فعلیت به این معناست که وجود الحکم بتبع وجود موضوعه. مرحوم آخوند می گوید ممکن است در خارج مستطیع موجود بشود ولی چون شک دارد در استطاعت خودش شارع به او گفت رفع ما لایعلمون، شک در استطاعت داری من اذن دادم به تو که حج نروی، مرحوم آخوند می فرماید دیگر محال است که در نفس مولا اراده لزومیه باشد نسبت به حج رفتن این شخص.

سؤال وجواب: اصلا اراده ای در نفس مولا نسبت به فعل عبد مطرح نیست. اصلا اراده نسبت به فعل عبد را قبول ندارند مثل آقای خوئی مطلقا. می گویند اراده مولا به فعل عبد تعلق نمی گیرد، مولا قانون جعل می کند به داعی بعث مکلف نحو الفعل. اما اینکه اراده مولا تعلق بگیرد به حج رفتن شما، اراده تعلق می گیرد به فعل اختیاری خود انسان. من اراده می کنم خودم حج بروم، معنا ندارم من اراده کنم شما حج بروی. مبنای مرحوم نائینی وآقای خوئی این است. این فعلیت یعنی آن موطنی که گفتیم إذا وجد المستطیع یجب علیه الحج وجوب حج بعد وجود المستطیع بود، مستطیع که موجود شد موطن وجوب حج محقق می شود. از این تعبیر می کنند به فعلی شدن حکم.

معنای سوم فعلیت معنایی است که محقق اصفهانی می کند. محقق اصفهانی می گوید فعلیت مساوق با تنجز است. اصلا فعلیت حکم یعنی تنجز حکم. چطور؟ ایشان می گویند مولا وقتی انشاء می کند بعث نحو الصلاة را، این به چه داعی ای است؟ آخه مولا گاهی انشاء می کرد بعث را به داعی تحدید، تربصوا فی دارکم ثلاثة ایام. بعث به داعی تحدید موقعی فعلی می شد که این داعی تحدید موجود بشود یعنی تربصوا فی دارکم بشود مصداق تحدید. هر فعلی به هر داعی محقق بشود فعلیتش به تحقق و به وصول به آن مرحله داعی است. مثلا باغبان درختی را می کارد تا این درخت میوه بدهد. غرس شجر به داعی اثمار است. موقعی فعل این باغبان به حد فعلیت و کمال می رسد که آن داعی در خارج موجود بشود. یعنی این درخت میوه بدهد آنوقت به هدف رسید. فعلیت یعنی رسیدن به هدف. همان بحث های ناب فلسفی را در اصول پیاده کردن است. مولا بعث هم که می کند در احکام مثلا بعث می کند به نماز، این به چه داعی ای است؟ محقق اصفهانی می گوید: بعث مردم که اقیموا الصلاة این به داعی است که باعث و محرک لزومی باشد نحو الفعل. مولا که می گوید اقیموا الصلاة به این داعی است که روزی برسد که این اقیموا الصلاة بشود باعث ومحرک لزومی مردم نحو الصلاة. اگر یک روزی این اقیموا الصلاة شد باعث ومحرک لزومی مکلفین نحو الصلاة، آنوقت شارع به هدف خودش از این انشاء رسیده است. البته مراد از باعث ومحرک لزومی این است که اگر مکلف به صدد انقیاد بود منبعث بشود، والا جبر که نیست. بعث تشریعی به این است که مکلف با اختیار خودش نماز بخواند. پس هدف مولا از اینکه می گوید اقیموا الصلاة این است که یک روزی برسد که اقیموا الصلاة بشود باعث ومحرک لزومی نحو الصلاة به این نحو که مکلفین اختیار بکنند و اراده بکنند نماز را. گاهی تعبیر می کند محقق اصفهانی می گوید داعی از اقیموا الصلاة جعل ما یمکن أن یکون داعیا لزومیا و باعثا لزومیا نحو الفعل. چرا اینجور می گوید که ما یمکن أن یکون باعثا لزومیا و نمی گوید باعث لزومی بالفعل؟ این برای این است که جبر پیش نیاید. هدف از اقیموا الصلاة این است که این اقیموا الصلاة به حدی برسد که عقل به مکلف بگوید لازم است تو این اقیموا الصلاة را امتثال کنی. حالا مکلف عصیان بکند و امتثال نکند آن دیگر به سوء اختیارش هست.

 سؤال وجواب: بحث لفظی نیست. محقق اصفهانی می گوید هدف از اقیموا الصلاة این است که این بعث برسد به مرحله ای که موضوع بشود برای حکم عقل به لزوم امتثال. وقتی موضوع شد برای حکم عقل به لزوم امتثال، آنوقت این اقیموا الصلاة می شود باعث لزومی نحو الفعل، متهی باعث لزومی بالامکان. چرا می گوید بالامکان؟ فقط می خواهد بگوید که باعث لزومی بالجبر نیست، بلکه إن شاء المکلف صلی.

بعد محقق اصفهانی می گوید نتیجه روشن شد. این اقیموا الصلاة اگر به مکلف واصل نشود موضوع برای حکم عقل به لزوم امتثال نیست. چرا؟ برای اینکه تا اقیموا الصلاة واصل نشود عقل قاعده قبح عقاب بلابیان جاری می کند حکم به لزوم امتثال نمی کند. عقل موقعی حکم به لزوم امتثال می کند که اقمیوا الصلاة واصل بشود به مکلف. پس قبل از وصول چون عقل حکم به لزوم امتثال نمی کند یعنی حکم به تنجز نمی کند این حکم فعلی نیست. چرا؟ برای اینکه هدف مولا هنوز حاصل نشده است. هدف مولا این است که اقیموا الصلاة به مرتبه ای برسد که باعث لزومی نحو الفعل بشود، ما یمکن أن یکون باعثا لزومیا نحو الفعل بشود. یعنی اگر مکلف به صدد انقیاد باشد نماز می خواند. چون عقل لازم کرد بر او امتثال را. کی عقل لازم می کند امتثال را؟ هنگام وصول اقیموا الصلاة. تا اقیموا الصلاة واصل نشود عقل حکم به لزوم امتثال نمی کند. ولذا اقمیوا الصلاة قبل از وصول فعلی نیست.

پس طبق این بیان محقق اصفهانی تا عقل حکم به لزوم امتثال نکند حکم واقعی اقیموا الصلاة فعلی نمی شود. وقتی فعلی می شود که عقل حکم به لزوم امتثال بکند وآن هم مرتبه تنجز است دیگر. ولذا می گوید الفعلیة تساوق التنجز.

اقول: شما می دانید اصلا این اختلاف در تعریف است. این چیزی که محقق اصفهانی می گوید یک جعل اصطلاح است، هیچ واقعیتی پشتوانه این مطلب نیست. یک ادعا و اسم گذاری است. مثل این است که محقق اصفهانی بگوید من اسم حکم را در روز می گذارم فعلی و در شب اسمش را می گذارم انشائی، هر کسی هم که قبول ندارد با من بحث کند. خب اینکه بحث ندارد. لامشاحة فی الاصطلاح. شمای محقق اصفهانی اسم گذاری کردید گفتید اقیموا الصلاة موقعی فعلی است که مصداق ما یمکن أن یکون باعثا لزومیا نحو الفعل بشود. واین بعد از تنجز است. در حالی که چه کسی گفته فعلیت حکم به این است؟ اصلا غرض از حکم این است که داعی غیر لزومی بشود در موارد شک. غرض از اقیموا الصلاة این است که همان شاک هم نماز بخواد از باب حسن احتیاط. غرض اقیموا الصلاة فقط این نیست که داعی لزومی باشد بعد از وصول. نه، قبل از علم در موارد شک هم مولا غرض دارد، غرضش این است که این حکم در موارد شک باعث غیر لزومی باشد، باعث از باب حسن احتیاط باشد.

خلاصه اینکه این اصطلاحات با هم خلط نشود. هذا بالنسبة الی المقدمة الاولی.